

حنای سوخته

(مجموعه داستان)

۵۷۷۷ — ۵۷۷۷ — ۵۷۷۷
۵۷۷۷ — ۵۷۷۷ — ۵۷۷۷
۵۷۷۷ — ۵۷۷۷ — ۵۷۷۷
۵۷۷۷ — ۵۷۷۷ — ۵۷۷۷
۵۷۷۷ — ۵۷۷۷ — ۵۷۷۷

نوشته

۵۷۷۷

شهلا پروین روح

۵۷۷۷

۵۷۷۷

۷

۲۵

۲۱

۵۵

۲۰

۹۹

۱۱۲

۱۲۱

۲۵۵

۱۹۹

۱۸۲

۱۹۵

۲۰۹

۲۲۲



آقای خدا پستچی بیجا می آوری؟
خوابم بگو!

عبدالمطلب پستچی بیجا می آوری؟
خوابم بگو!



۱۳۹۷ — ۱۳۹۷ — ۱۳۹۷
۱۳۹۷ — ۱۳۹۷ — ۱۳۹۷

حنای سوخته

فهرست

۷	حنای سوخته
۲۵	جام‌ها و دست‌ها
۴۱	همزاد
۵۵	ترس
۷۱	با چتر بسته زیر باران
۹۹	سبزِ مورد
۱۱۳	آقای هدایت! بجا می‌آورید؟
۱۴۱	خواهر بگو!
۱۵۵	خیابان
۱۶۹	تنگنا
۱۸۳	غریبه کنار کاناپه
۱۹۵	خانهٔ سنگباران
۲۰۹	زیر درخت گل اشرفی
۲۲۳	کولی زری پوش

کتابی بود که در آنجا که در میان کوهها و دریاها
 در آنجا که در میان کوهها و دریاها
 در آنجا که در میان کوهها و دریاها
 در آنجا که در میان کوهها و دریاها
 در آنجا که در میان کوهها و دریاها
 در آنجا که در میان کوهها و دریاها
 در آنجا که در میان کوهها و دریاها
 در آنجا که در میان کوهها و دریاها

از دیشب جویدن ناخن هایم را از سر گرفتم. درست از وقتی که
 صدای کوبه های شیرنشان دروازه بزرگ، زمین و زمان را روی سر
 گذاشت. خیلی وقت بود که از صدا افتاده بود، نرم خاک های
 بادروفته حیاط نیم گز پای لنگه های در کود شده و باز نمی شود.
 تا وقتی که میراب برای بردن چراغ دریایی به اتاق برگشت و
 گفت مهمان است، اشتباهی دروازه بزرگ رازده اند، دهانم از بوی
 تلخ حنای سوخته شب مانده و شوری خون پر شده بود.
 دیدمشان که از در کوچک آمدند و میراب برایشان چراغ
 می کشید. نباید راهشان می داد سال هاست هیچ کس نیامده. انبار
 بزرگ که زمانی دور تا دورش را برای اسب های مهمان ها آخور
 بسته بودند، پر شده از تراشه هیزم هایی که الاغ ها هفته ای یک بار
 برای سوخت می آورند. وقتی که پایین هستم از در کوچک می آیند
 و می روند. بریده ام، میراب می گوید از ناف دنیا بریده ام. روزها
 پایین هیچ کس برایم فرقی ندارد، همه مادرزاد از زیر دست هایم رد